

بازداشت عیسی

¹ چون عیسی این را گفت، با شاگردان خود به آن طرف وادی قدرون رفت و در آنجا باغی بود که با شاگردان خود به آن در آمد.² و یهودا که تسلیم کننده وی بود، آن موضع را می دانست، چونکه عیسی در آنجا با شاگردان خود بارها انجمن می نمود.³ پس یهودا لشکریان و خادمان از نزد رؤسای کهنه و فریسیان برداشته، با چراغها و مشعلها و اسلحه به آنجا آمد.⁴ آنگاه عیسی با اینکه آگاه بود از آنچه می بایست بر او واقع شود، بیرون آمده، به ایشان گفت: که را می طلبید؟⁵ به او جواب دادند: عیسی ناصری را. عیسی بدیشان گفت: من هستم. و یهودا که تسلیم کننده او بود نیز با ایشان ایستاده بود.⁶ پس چون بدیشان گفت: من هستم، برگشته، بر زمین افتادند.⁷ او باز از ایشان سؤال کرد: که رامی طلبید؟ گفتند: عیسی ناصری را.⁸ عیسی جواب داد. به شما گفتم من هستم. پس اگر مرا می خواهید، اینها را بگذارید بروند!⁹ تا آن سخنی که گفته بود تمام گردد که از آنانی که به من داده ای یکی را گم نکرده ام.

¹⁰ آنگاه شمعون پطرس شمشیری را که داشت کشیده، به غلام رئیس کهنه که ملوک نام داشت زده، گوش راستش را برید.¹¹ عیسی به پطرس گفت: شمشیر خود را غلاف کن! آیا جامی را که پدر به من داده است ننوشم؟

انکار پطرس

¹² آنگاه سربازان و سرتیپان و خادمان یهود، عیسی را گرفته، او را بستند.¹³ و او را نزد حنا، پدر زن قیافا که در همان سال رئیس کهنه بود، آوردند.¹⁴ و قیافا همان بود که به یهود اشاره کرده بود که بهتر است یک شخص در راه قوم بمیرد.

¹⁵ اما شمعون پطرس و شاگردی دیگر از عقب عیسی روانه شدند، و چون آن شاگرد نزد رئیس کهنه معروف بود، با عیسی داخل خانه رئیس کهنه شد.¹⁶ اما پطرس بیرون در ایستاده بود. پس آن شاگرد دیگر که آشنای رئیس کهنه بود، بیرون آمده، با دربان گفتگو کرد و پطرس را به اندرون برد.¹⁷ آنگاه آن کنیزی که دربان بود، به پطرس گفت: آیا تو نیز از شاگردان این شخص نیستی؟ گفت: نیستم.¹⁸ و غلامان و خدام آتش

لقاء القبض على يسوع

¹ قَالَ يَسُوعُ هَذَا وَخَرَجَ مَعَ تَلَامِيذِهِ إِلَى غَبْرِ وَادِي قَدْرُونَ حَيْثُ كَانَ بُسْتَانٌ دَخَلَهُ هُوَ وَتَلَامِيذُهُ.² وَكَانَ يَهُودًا مُسَلِّمُهُ يَعْرِفُ الْمَوْضِعَ، لِأَنَّ يَسُوعَ اجْتَمَعَ هُنَاكَ كَثِيرًا مَعَ تَلَامِيذِهِ.³ فَأَخَذَ يَهُودًا الْجُنْدَ وَخُدَّامًا مِنْ عِنْدِ رُؤَسَاءِ الْكَهَنَةِ وَالْفَرِيسِيِّينَ وَجَاءَ إِلَى هُنَاكَ بِمَصْبَاحٍ وَسِلَاحٍ.⁴ فَخَرَجَ يَسُوعُ وَهُوَ عَالِمٌ بِكُلِّ مَا يَأْتِي عَلَيْهِ وَقَالَ لَهُمْ: مَنْ تَطْلُبُونَ؟ أَجَابُوهُ: يَسُوعَ النَّاصِرِيِّ. قَالَ لَهُمْ يَسُوعُ: أَنَا هُوَ. وَكَانَ يَهُودًا مُسَلِّمُهُ أَيْضًا وَاقِفًا مَعَهُمْ.⁶ فَلَمَّا قَالَ لَهُمْ: إِنِّي أَنَا هُوَ، رَجَعُوا إِلَى الْوَرَاءِ وَسَقَطُوا عَلَى الْأَرْضِ.⁷ فَسَأَلَهُمْ أَيْضًا: مَنْ تَطْلُبُونَ؟ فَقَالُوا: يَسُوعَ النَّاصِرِيِّ. أَجَابَ يَسُوعُ: قَدْ قُلْتُ لَكُمْ إِنِّي أَنَا هُوَ، فَإِنْ كُنْتُمْ تَطْلُبُونَنِي فَدَعُوا هَؤُلَاءِ يَذْهَبُونَ.⁹ لَيْتَمَ الْقَوْلُ الَّذِي قَالَهُ: "إِنَّ الَّذِينَ أُعْطِيتَنِي لَمْ أَهْلِكَ مِنْهُمْ أَحَدًا".

¹⁰ ثُمَّ إِنَّ سِمْعَانَ بُطْرُسَ كَانَ مَعَهُ سَيْفٌ فَاسْتَلَّهُ وَصَرَبَ عِنْدَ رَئِيسِ الْكَهَنَةِ فَقَطَعَ أَذُنَهُ الْيُمْنَى، وَكَانَ اسْمُ الْعَبْدِ مَلْجَسَ.¹¹ فَقَالَ يَسُوعُ لِبُطْرُسَ: اجْعَلْ سَيْفَكَ فِي الْغِمْدِ. الْكَاسُ الَّتِي أُعْطَانِي الْآبُ أَلَا أَشْرُبُهَا؟

استجواب يسوع

¹² ثُمَّ إِنَّ الْجُنْدَ وَالْقَائِدَ وَخُدَّامَ الْيَهُودِ قَبَضُوا عَلَى يَسُوعَ وَأَوْثَقُوهُ¹³ وَمَصَّوْا بِهِ إِلَى حَنَّا أَوَّلًا لِأَنَّهُ كَانَ حَمًا قَيَافَا الَّذِي كَانَ رَئِيسًا لِلْكَهَنَةِ فِي تِلْكَ السَّنَةِ.¹⁴ وَكَانَ قَيَافَا هُوَ الَّذِي أَشَارَ عَلَى الْيَهُودِ أَنَّهُ خَيْرٌ أَنْ يَمُوتَ إِنْسَانٌ وَاحِدٌ عَنْ الشَّعْبِ.

إنكار بطرس

¹⁵ وَكَانَ سِمْعَانُ بُطْرُسُ وَالتِّلْمِيذُ الْآخَرُ يَتْبَعَانِ يَسُوعَ، وَكَانَ ذَلِكَ التِّلْمِيذُ مَعْرُوفًا عِنْدَ رَئِيسِ الْكَهَنَةِ فَدَخَلَ مَعَ يَسُوعَ إِلَى دَارِ رَئِيسِ الْكَهَنَةِ.¹⁶ وَأَمَّا بُطْرُسُ فَكَانَ وَاقِفًا عِنْدَ الْبَابِ خَارِجًا. فَخَرَجَ التِّلْمِيذُ الْآخَرُ الَّذِي كَانَ مَعْرُوفًا عِنْدَ رَئِيسِ الْكَهَنَةِ وَكَلَّمَ الْبَتَّانَةَ فَأَدْخَلَ بُطْرُسَ.¹⁷ فَقَالَتِ الْجَارِيَةُ الْبَتَّانَةُ لِبُطْرُسَ: أَلَسَتْ أَنْتَ أَيْضًا مِنْ تَلَامِيذِ هَذَا الْإِنْسَانِ؟ قَالَ ذَاكَ: لَسْتُ أَنَا.¹⁸ وَكَانَ الْعَبْدُ وَالْخُدَّامُ وَاقِفِينَ وَهُمْ قَدْ أَصْرَمُوا جَمْرًا، لِأَنَّهُ كَانَ بَرْدٌ، وَكَانُوا يَصْطَلُونَ وَكَانَ بُطْرُسُ وَاقِفًا مَعَهُمْ يَصْطَلِي.

¹⁹ فَسَأَلَ رَئِيسُ الْكَهَنَةِ يَسُوعَ عَنْ تَلَامِيذِهِ وَعَنْ تَعْلِيمِهِ.²⁰ أَجَابَهُ يَسُوعُ: أَنَا كَلَّمْتُ الْعَالَمَ عِلَاقِيَّةً، أَنَا عَلَّمْتُ كُلَّ جِينٍ فِي الْمَجْمَعِ وَفِي الْهَيْكَلِ حَيْثُ يَجْتَمِعُ الْيَهُودُ

افروخته، ایستاده بودند و خود را گرم می‌کردند چونکه هوا سرد بود؛ و پطرس نیز با ایشان خود را گرم می‌کرد.

¹⁹ پس رئیس کهنه از عیسی درباره شاگردان و تعلیم او پرسید. ²⁰ عیسی به او جواب داد که: من به جهان آشکارا سخن گفته‌ام. من هر وقت در کنیسه و در معبد، جایی که همه یهودیان پیوسته جمع می‌شدند، تعلیم می‌دادم و در خفا چیزی نگفته‌ام! ²¹ چرا از من سؤال می‌کنی؟ از کسانی که شنیده‌اند پطرس که چه چیز بدیشان گفتم! اینک، ایشان می‌دانند آنچه من گفتم! ²² و چون این را گفت، یکی از خادمان که در آنجا ایستاده بود، طپانچه بر عیسی زده، گفت: آیا به رئیس کهنه چنین جواب می‌دهی؟ ²³ عیسی بدو جواب داد: اگر بد گفتم، به بدی شهادت ده؛ و اگر خوب، برای چه مرا می‌زنی؟ ²⁴ پس حنا او را بسته، به نزد قیافا رئیس کهنه فرستاد.

²⁵ و شمعون پطرس ایستاده، خود را گرم می‌کرد. بعضی بدو گفتند: آیا تو نیز از شاگردان او نیستی؟ او انکار کرده، گفت: نیستم. ²⁶ پس یکی از غلامان رئیس کهنه که از خویشان آن کس بود که پطرس گوشش را بریده بود، گفت: مگر من تو را با او در باغ ندیدم؟ ²⁷ پطرس باز انکار کرد که در حال خروس بانگ زد.

عیسی در حضور پلاطس

²⁸ بعد عیسی را از نزد قیافا به دیوانخانه آوردند و صبح بود و ایشان داخل دیوانخانه نشدند مبادا نجس بشوند بلکه تا فصح را بخورند. ²⁹ پس پلاطس به نزد ایشان بیرون آمده، گفت: چه دعوی بر این شخص دارید؟ ³⁰ در جواب او گفتند: اگر او بدکار نمی‌بود، به تو تسلیم نمی‌کردیم. ³¹ پلاطس بدیشان گفت: شما او را بگیرد و موافق شریعت خود بر او حکم نمایید. یهودیان به وی گفتند: بر ما جایز نیست که کسی را بکشیم. ³² تا قول عیسی تمام گردد که گفته بود، اشاره به آن قسم موت که باید بمیرد.

³³ پس پلاطس باز داخل دیوانخانه شد و عیسی را طلبیده، به او گفت: آیا تو پادشاه یهود هستی؟ ³⁴ عیسی به او جواب داد: آیا تو این را از خود می‌گویی یا دیگران درباره من به تو گفتند؟ ³⁵ پلاطس جواب داد: مگر من یهود هستم؟ اُمّت تو و رؤسای کهنه تو را به

دائماً، و فی الحَقّاء لَمْ أَتَكَلَّمْ بِشَيْءٍ. ²¹ لِمَاذَا تَسْأَلْنِي أَتَا؟ إِسْأَلِ الَّذِينَ قَدْ سَمِعُوا مَاذَا كَلَّمْتُهُمْ، هُوَذَا هَؤُلَاءِ يَعْرِفُونَ مَاذَا قُلْتُ أَنَا. ²² وَلَمَّا قَالَ هَذَا لَطَمَ يَسُوعُ وَاحِدٌ مِنَ الْخُدَّامِ كَانَ وَاقِفاً قَائِلاً: أَهَكَذَا تُجَابُ رَبِّيسَ الْكَهَنَةِ؟ ²³ أَجَابَهُ يَسُوعُ: إِنْ كُنْتُ قَدْ تَكَلَّمْتُ رَدّاً قَاسِئاً عَلَى الرَّدِّيِّ وَإِنْ حَسَناً فَلِمَاذَا تُضْرِبُنِي؟ ²⁴ وَكَانَ حَنَّانٌ قَدْ أَرْسَلَهُ مُوتِئاً إِلَى قَيْافَا، رَبِّيسَ الْكَهَنَةِ. ²⁵ وَسَمِعَانُ بُطْرُسُ كَانَ وَاقِفاً يَضْطَلِي، فَقَالُوا لَهُ: أَلَيْسَتْ أَنْتَ أَيْضاً مِنْ تَلَامِيذِهِ؟ فَأَنْكَرَ ذَلِكَ وَقَالَ: لَيْسْتُ أَنَا. ²⁶ قَالَ وَاحِدٌ مِنْ عَبِيدِ رَبِّيسَ الْكَهَنَةِ، وَهُوَ تَسِيبُ الَّذِي قَطَعَ بُطْرُسُ أُذُنَهُ: أَمَّا رَأَيْتُكَ أَنَا مَعَهُ فِي الْبَيْتَانِ؟ فَأَنْكَرَ بُطْرُسُ أَيْضاً. وَلِلْوَقْتِ صَاحَ الذِّبْكَ.

یسوع امام پلاطس الوالی

²⁸ ثُمَّ جَاءُوا يَسُوعَ مِنْ عِنْدِ قَيْافَا إِلَى دَارِ الْوَلَايَةِ، وَكَانَ صَبِيحٌ، وَلَمْ يَدْخُلُوا هُمْ إِلَى دَارِ الْوَلَايَةِ لِكَيْ لَا يَتَجَسَّسُوا قَيَّاكُلُونَ الْفِصْحَ. ²⁹ فَخَرَجَ بِيَلَاطُسُ إِلَيْهِمْ وَقَالَ: آيَّةَ شِكَايَةٍ تُقَدِّمُونَ عَلَى هَذَا الْإِسْطَانِ؟ ³⁰ أَجَابُوا وَقَالُوا لَهُ: لَوْ لَمْ يَكُنْ قَاعِلٌ سَرّاً لَمَّا كُنَّا قَدْ سَلَمْتَاهُ إِلَيْكَ. ³¹ فَقَالَ لَهُمْ بِيَلَاطُسُ: خُذُوهُ أَنْتُمْ وَاحْكُمُوا عَلَيْهِ حَسَبَ تَامُوسِكُمْ. فَقَالَ لَهُ الْيَهُودُ: لَا يَجُوزُ لَنَا أَنْ نَقْتُلَ أَحَداً. ³² لِيَتِمَّ قَوْلُ يَسُوعَ الَّذِي قَالَهُ مُشِيراً إِلَى آيَّةِ مِيتَةٍ كَانَ مُرْمِعاً أَنْ يَمُوتَ.

³³ ثُمَّ دَخَلَ بِيَلَاطُسُ أَيْضاً إِلَى دَارِ الْوَلَايَةِ وَدَعَا يَسُوعَ وَقَالَ لَهُ: أَنْتَ مَلِكُ الْيَهُودِ؟ أَجَابَهُ يَسُوعُ: أَمِنْ ذَلِكَ تَقُولُ هَذَا أَمْ آخَرُونَ قَالُوا لَكَ عَنِّي؟ ³⁴ أَجَابَهُ بِيَلَاطُسُ: أَلَعَلِّي أَنَا يَهُودِيٌّ؟ أَمَّا أَنْتَ وَرُؤَسَاءُ الْكَهَنَةِ أَسَلَمُوكَ إِلَيَّ، مَاذَا فَعَلْتَ؟ ³⁵ أَجَابَ يَسُوعُ: مَمْلَكَتِي لَيْسَتْ مِنْ هَذَا الْعَالَمِ. لَوْ كَانَتْ مَمْلَكَتِي مِنْ هَذَا الْعَالَمِ لَكَانَ خُدَّامِي يُجَاهِدُونَ لِكَيْ لَا أَسَلَّمَ إِلَى الْيَهُودِ، وَلَكِنْ الْآنَ لَيْسَتْ مَمْلَكَتِي مِنْ هُنَا. ³⁶ فَقَالَ لَهُ بِيَلَاطُسُ: أَقَانَتْ إِذَا مَلِكٌ؟ أَجَابَ يَسُوعُ: أَنْتَ تَقُولُ إِنِّي مَلِكٌ. لِهَذَا قَدْ وُلِدْتُ أَنَا وَلِهَذَا قَدْ أَتَيْتُ إِلَى الْعَالَمِ لِأَشْهَدَ لِلْحَقِّ. كُلُّ مَنْ هُوَ مِنَ الْحَقِّ يَسْمَعُ صَوْتِي. ³⁷ قَالَ لَهُ بِيَلَاطُسُ: مَا هُوَ الْحَقُّ؟ وَلَمَّا قَالَ هَذَا خَرَجَ أَيْضاً إِلَى الْيَهُودِ وَقَالَ لَهُمْ: أَنَا لَسْتُ أَجِدُ فِيهِ عِلَّةً وَاحِدَةً. ³⁸ وَلَكَمْ عَادَةً أَنْ أُطْلِقَ لَكُمْ وَاحِداً فِي الْفِصْحِ، أَفَتُرِيدُونَ أَنْ أُطْلِقَ لَكُمْ مَلِكَ الْيَهُودِ؟ ³⁹ فَصَرَخُوا أَيْضاً جَمِيعُهُمْ قَائِلِينَ: لَيْسَ هَذَا، بَلْ بَارَاتَّاسَ. وَكَانَ بَارَاتَّاسُ لِيصاً.

من تسلیم کردند. چه کرده‌ای؟³⁶ عیسی جواب داد که: پادشاهی من از این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان می‌بود، خدّام من جنگ می‌کردند تا به یهود تسلیم نشوم. لیکن اکنون پادشاهی من از این جهان نیست.³⁷ پیلاطس به او گفت: مگر تو پادشاه هستی؟ عیسی جواب داد: تو می‌گویی که من پادشاه هستم. از این جهت من متولد شدم و بجهت این در جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم، و هر که از راستی است سخن مرا می‌شنود.³⁸ پیلاطس به او گفت: راستی چیست؟ و چون این را بگفت، باز به نزد یهودیان بیرون شده، به ایشان گفت: من در این شخص هیچ عیبی نیافتم.³⁹ و قانون شما این است که در عید فصح بجهت شما یک نفر آزاد کنم. پس آیا می‌خواهید بجهت شما پادشاه یهود را آزاد کنم؟⁴⁰ باز همه فریاد برآورده، گفتند: او را نه بلکه برآبّا را. و برآبّا دزد بود.